

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در امر چهارم مقدمه چهارم مرحوم نائینی مطلبی فرمودند سه شرط برای استصحاب بیان فرمودند که آن شرط سومش در رسائل شیخ در تنبیهات آمده است و مرحوم آقای خویی هم کفایه هم آمده است فرق نمی کند مرحوم آقای خویی هم مثل کفایه تنبیه دوم قرار دادند که دیروز عبارت ایشان خوانده شد. حالا این سه شرط را ما یک بار دیگر مطرح می کنیم آن بحث شرط سوم که خیلی جدل انگیز بود و نکته داشت آن را هم بیان می کنیم تا ببینیم اصل مطلب چیست. این سه شرط به تعبیر نائینی اجتماع زمان یقین و شک است که عرض کردیم مرحوم آقای تهرانی اشکال می کند محقق تهرانی هم اشکال به کلیه اصول هم به خصوص استصحاب که در آن شک نیست. دوم اینکه سبق متیقن زمان متیقن بر زمان مشکوک البته عرض کردم بعضی از تعابیر سبق است بعضی از تعابیر متیقن سابق باشد. متیقن سابق و مشکوک لاحق.

بحث سوم فعلیت شک است. شک باید فعلی باشد. که همان بحثی را که عرض کردیم که یک مقدار هم طولانی شد و مناقشات مرحوم استاد را هم متعرض شدیم.

و نکته هایش را هم از عبارت مرحوم نائینی خواندیم و عرض کردیم که مثل مرحوم تهرانی نظر ایشان این است که اصولاً شک اخذ نشده است و لذا استصحاب مانعی ندا رد اینجا جاری می شود چون اگر قبل از نماز توجه پیدا می کرد استصحاب حدث می کرد البته این استصحاب به اصطلاح ایشان همان قاعده مقتضی است. نه آن مقتضی که تا به حال گفتیم. یک قاعده دیگری است. و حکم می کنیم به بطلان نماز. به نظرم ایشان می گوید بر فرض هم بخواهیم چیزی بگوییم اگر بخواهیم به صحت بگوییم به نظرم چون می گویم وقتی مطالعه کردم بعضی هایش یک مقدار با حواس پرتی بود به نظرم بحث دومش فرضی است که ممکن است بگوییم قاعده فراغ بر آن مقدم است. این راجع به این مطلب.

و مرحوم نائینی از زمان شیخ تا زمان ما مبنایشان بر این است به استثنای بعضی از آقایان که استصحاب جاری نمی شود چون شک فعلی نیست. بله الآن شک نسبت به نمازهای آینده فعلی است استصحاب جاری می شود. برای نمازهای بعدی وضو بگیرد یا غسل کند اما برای نماز قبلی به قاعده فراغ حکم به صحت می کند.

مرحوم آقای خویی هم خب اشکال داشتند حل فرع را به استصحاب نمی دانستند به قاعده فراغ و به این بیان که اگر در اینجا قاعده فراغ جاری شود، البته ایشان جاری نمی دانند قاعده فراغ را. استصحاب هم جاری نمی دانند نتیجه اینکه حکم می کنند به بطلان نماز به خاطر اینکه احراز طهارت نشده است. این روی مبنای خودشان.

اگر قاعده فراغ هم جاری شود یعنی قید التفات در آن نباشد آن حاکم بر استصحاب است. و توضیحش را عرض کردیم قاعده تجاوز قاعده فراغ قاعده ید این قواعدی که در فقه است اینها بر مثل استصحاب مقدم هستند. انشاء الله در خاتمه بحث به قول مرحوم شیخ انصاری خاتمه استصحاب قرار دادن تعارض استصحاب را با این اصول ایشان متعرض شده اند و اینکه البته تعارض استصحاب با خود استصحاب با این اصول دیگر. ایشان متعرض شدند و اینکه کدام مقدم است. مبنایشان بر این است که قاعده تجاوز یا قاعده فراغ مقدم هستند. یعنی اگر مقتضای استصحاب حکم کنیم به عدم اتیان به رکوع لکن قاعده تجاوز می گوید بلی قد رکعت. آن قاعده مقدم می شود بر استصحاب. وجه تقدمش هم عرض کردیم عده ای تخصیص می دانند شاید بعضی ها ورود می دانند عده ای حکومت می دانند که مشهورتر است مثل مرحوم آقای خویی و اینها از باب حکومت می دانند نه از باب تخصیص. و خواهیم گفت که به نظر ما از اشد انواع تخصیص است. ورود هم نیست از ورود هم بالاتر است نحو تخصیصی است. توضیحش انشاء الله در محل خودش. سابقا هم چند بار عرض کرده ام.

آنچه که به ذهن ما می آید اولاً این فرع را که گفتیم و این بحث که طول و عرض پیدا کرد را یک توضیحی بدهیم بعد برگردیم به شرایط ثلاثه ای که برای اجرای استصحاب البته شروط دیگر هم خواهد آمد اتصال زمان یقین به شک لکن این توضیح را اینجا این امری که فرمودند توضیحش را عرض کنیم. این مثال که در باب غفلت کرد و وضو گرفت و اینها من فکر می کنم این مثال حالا عرض کردم چون نگاه نکردم که از کجا مطرح شده است یعنی اصل طرح از کجا است به نظرم هدف اینها این بود که یک فرقی بین استصحاب و امارات بگذارند. یا بین بگذارند. و نکته حالا مرحوم نائینی فعلیت شک به نظرم نیست نکته اساسی اش این است. همین مثالی که الآن عرض کردم فرض کنید به اینکه از خواب بیدار شدید با دو نفر عادل هم صحبت کرده است بعد از یک ساعت اذان شده است بلند شده است نماز خوانده است. آن دو نفر می گویند که ما دیدیم که شما وضو نگرستی اما فکر کردیم در اتاق خواب وضو گرفته اید. ایشان می گویند که من در اتاق خواب که وضو نگرفتم پس وضو نگرفتم. اینجا مسلم است که باید نمازش را قضا کند. وقتی بین آمد که ایشان وضو نگرفته است و وجدانی خودش بود که در مثال ما در اتاق خواب وضو نگرفته است اینجا قطعاً نه جای قاعده فراغ است نه جای بحث است و قطعاً باید نمازش را قضا کند. اینها آمده اند گفته اند اگر همین فرض را مشابه آن با استصحاب فرض کنیم آنجا قضا نمی خواهد. یعنی از این را دیگر

خودش می داند از اتاق خواب آمد بیرون غفلت کرد بعد هم نماز خواند بعد از نماز شک کرد که من وضو گرفتم یا خیر. این تمام نکته فنی نمی دانم برای شما روشن شد؟ به نظر من چون می گویند تعرف الاشياء بازداها اگر این نکته فنی و این مثال روشن شود، من فکر می کنم مطلوب آقایان روشن می شود که مراد چه بوده است. یعنی اگر بیّنه آمد که شأن آن حکایت از واقع است آن تابع علم و جهل و اینها نیست دیگر. حالا شما عالم بودی غافل بودی نبودی اینها می گویند که ما بودیم تو وضو نگرفتی بلند شدی نماز خواندی ما خیال کردیم در اتاق خواب نماز وضو گرفته ای بنابراین چیزی نگفتیم. ایشان می گوید نه در اتاق خواب که قطعاً نگرفتم بیّنه هم می گوید که از اتاق خواب که آمده است تا نماز قطعاً وضو نگرفته است خب این نماز قطعاً باطل است. در این شبهه ای که ندارد.

کلام در این بود که اگر ما آمدیم همین را با استصحاب انجام دادیم باز هم حکم به بطلان نماز می کنیم؟ اگر با بیّنه یا اصطلاحاً با امارات بود حکم به بطلان نماز می کنیم. آیا اگر با استصحاب بود اینها آمدند می خواستند بگویند نه اصل عملی ذاتاً با بیّنه فرق می کند. نکته اش این است. چون اصل عملی می آید تصرف در ادراکات شما می کند نه در واقع. بیّنه و اماره واقع را به شما نشان می دهد. آن نمی آید تصرف بکند در واقع. آن می آید تصرف در ادراکات شما می کند. این تصرف در ادراکات جایی است که بخواهد تنزیل کند. شما اگر التفات نداشتید حواستان نبود جای تنزیل نیست که. یعنی به عبارت آخری و لذا شما در باب مثل بیّنه این طوری باید بگویید که آیا بیّنه در موضوعات خارجی حجت است یا خیر. چون بیّنه فی نفسه هست مثل شهادت دو عادل. نمی دانید آیا حجت است یا خیر. این توضیح عبارت نائینی هم می شود. اما خصلت استصحاب خصلت اصل عملی این نیست که فی نفسه باشد بعد بحث حجّیت کنید. خصلت استصحاب این است که اگر حالت سابقه را لحاظ کرد و گفت جری کنید این می شود استصحاب. اگر لحاظ کرد حجت است نکرد نیست. مراد نائینی روشن شد که علم و جهل دخیل است؟ به تعبیر من کاملاً در باب امارات و بیّنه خودش فی نفسه شهادت عدلین است. شما بخواهید یا نخواهید. شارع اعتبارش بکند یا نکند.

شارع می آید می گوید این حجت. اما در باب استصحاب عرض کردم اگر نوار را گوش کنید گفتم بعد یک توضیحی می دهم یک کلمه گفتم بعد این توضیح بنده. نائینی می خواهد بگوید ببینید در ارتکاز اصولی اش نکته لطیفی بوده است استصحاب همان مثال معروف می گفت که هستم اگر می روم اگر نروم نیستم ما موج ساکن نداریم. موج همان حرکت آب است. اگر حرکت بود موج هست نبود نیست. دیگر موج ساکن نداریم. نه اینکه موج متحرک و ساکن داریم. استصحاب یک اصول یک خصلتی دارند روشن شد؟ آن تابع این است اگر اعتبار حالت سابقه کرد می شود حجت و استصحاب. اعتبار نکرد نه اینکه حالت سابقه جای خودش است اما این استصحاب نیست. استصحاب اعتبار حالت سابقه است. اگر آن را اعتبار کرد این اعتبار کردن هم موضوع استصحاب را درست میکند هم حجیت را درست

می‌کند. این است که مرحوم نائینی می‌گوید در عین اینکه مرحوم نائینی هم اصرار دارد در احکام ظاهری علم و شک دخیل هستند. یعنی مثلاً فرض کنید شما نگاه کردید دلیل پیدا نکردید. شارع می‌گوید حالا که دلیل پیدا نکردی حکم نیست. ببینید نه اینکه می‌گوید برائت هست من برائت را معتبر کردم. شبیه این بحث را اگر یادتان باشد در مباحث مفهوم منطوق داریم دیگر عده‌ای از این آقایان متأخر می‌گویند نه این بحث کنیم مفهوم وصف حجت است مفهوم شرط حجت است یا خیر. بحث کنیم شرط مفهوم دارد یا خیر. اگر مفهوم داشت حجت است.

استصحاب از این قبیل است. یعنی اینها آمدند فرق بگذارند بین استصحاب و بین بینه. بینه خودش واقعیت دارد. حجّت به آن لاحق می‌شود. استصحاب خودش واقعیت ندارد. اگر لحاظ کرد هم شد استصحاب هم حجت. اگر لحاظ نکرد نه استصحاب است نه حجت. عبارت نائینی را اگر یک بار دیگر دقت کنید در ارتکاز نائینی این مطلب بوده است. من به بیان دیگر گفتم شاید بیان من واضح تر باشد. به نظر من از بیان خود نائینی. نائینی می‌خواهد بگوید که در احکام ظاهری اینگونه است. احکام ظاهری طبیعتشان چون تابع علم هستند، ظاهر یعنی علم دیگر. چون ما عرض کردیم نقص‌هایی که داریم بعضی‌هایش تابع مسئله قدرت است بعضی‌هایش عقل است بعضی‌هایش بلوغ است بعضی‌هایش اضطرار است بعضی‌هایش اکراه است یکیش هم جهل است. اینها می‌خواهند بگویند که نقص جهلی غیر از نقص‌های دیگر است. چون در نقص‌های دیگر می‌شود حکم باشد یا نباشد واقعا. در نقص جهلی نمی‌شود باشد یا نباشد واقعا. می‌شود تابع علم. اگر تابع علم شد در حقیقت اگر گفت هست همان هم حجت است. نمی‌شود بگوییم استصحاب فی نفسه هست. استصحاب چیزی نیست که فی نفسه باشد. استصحاب یعنی شارع حالت سابقه را شما ادامه دهید. تا این را قبول کرد هم استصحاب معنا پیدا می‌کند هم حجیت هر دو با هم می‌آیند. اگر عبارت نائینی را دفعه دوم بخوانید معلوم می‌شود که در ارتکاز اصولی و حقوقی ایشان این خیلی نکته لطیفی است اگر یادتان باشد قبل از بحثش هم گفتم غیر از نکته لفظی ایشان یک نکته اصولی و حقوقی و قانونی می‌خواهد بگوید. آن نکته حقوقی را یک جوری گفته است که احکام ظاهری منوط به علم و شک می‌شوند. به این تعبیری که من گفتم فکر می‌کنم روشن تر می‌شود.

در امارات آن یک واقعیت دارد آنجا معنا دارد آیا حجت است یا نیست. خبر ثقه واحد حجت هست یا نیست. آن واقعیت دارد. اما در استصحاب ایشان می‌خواهد بگوید در استصحاب این واقعیت ندارد. استصحاب اینجور نیست که استصحاب فی نفسه هست. شارع بیاید حجتش کند. اگر شارع انک کنت علی یقین من وضوئک. تا گفت کنت علی یقین من وضوئک اگر حدیث مربوط به استصحاب باشد که حالا بعد بحث را عرض می‌کنم، استصحاب کرد همین که استصحاب کرد حجت است. اگر حالت سابقه را ندید استصحاب نکرد

همین که نکرد حجت نیست. لذا ما عرض کردیم در مثل قاعده تجاوز امام می گوید بلی قد رکعت. این نکته را همین الآن اشاره کردم ما در قاعده تجاوز گفتیم سرّش این نیست که اقایان گفتند حکومت سرّش این نیست چون اگر بخواهد استصحاب کند باید حالت قیام شما را نگاه کند. چون شما داخل نماز شدید حالت قیام قل هو الله خواندید حالت قرائت بعد حالت رکوع که مشکوک است الآن در سجده هستید. اگر حالت قیام را دید حالت قرائت را دید آنجا استصحاب می کند. استصحاب عدم رکوع. می گوید تو که قطعاً قیام انجام دادی رکوع مشکوک است اصل عدمش است. اگر قیام را دید اگر رکوع را دید طبیعتاً می شود استصحاب عدم رکوع. بیاید بگویم بلی قد رکعت. یعنی من قیام و رکوع و قرائت را ندیدم. همین که ندید استصحاب نیست. همین که استصحاب نبود حجت نیست. روشن شد؟ دو چیز نیست. بله اگر خبر واحد آمد گفت که تو رکوع انجام ندادی مثلاً. شارع گفت خبر واحد در موضوعات خارجی حجت نیست. آنجا بحث حجیت معنا دارد. چون خودش فی نفسه هست می گوید خبر واحد یک نفر ایستاده بود یا بچه به من گفت تو رکوع انجام ندادی. خب این هست واقعیت. شارع ممکن است بگوید این حجت است یا نیست.

اما استصحاب نمی دانم این نکته روشن است چون این نکته بحث حقوقی بسیار لطیفی است که قابل طرح است. مرحوم نائینی این تعبیر را کرد که احکام ظاهری دائرمدار علم و جهل می شوند. این تعبیر من عوض شد بحث دیگری. ما می گوئیم این سنخ احکام ظاهری یک طبیعت دارد اگر تصویرش کرد حجیتش هم همان است. اگر تصویر نکرد حجیتش هم همان است. عدم حجیت همان است. اگر قیام را دید اگر قرائت شما را دید استصحاب حجت است. نه اینکه استصحاب چیزی غیر از دیدن است. عین همان است. در این جور احکام حجّیت با وجودش یکی است. مثل همان موج که عرض کردم. ما موج ساکن نداریم اصلاً موج حرکت الماء است. گفت هستم اگر می روم اگر نروم نیستم. اگر نباشد نیست. نمیدانم مطلب روشن می شود؟ استصحاب و لذا اگر دقت کنیم یک مثال برای نمونه حرف مرحوم تهرانی قاعده اقتضا است نه استصحاب. او در حقیقت یک قاعده ای را از روایات و مجموعه ادله و سیره عقلا استکشاف کرده است. ما اگر مقتضی یک چیزی هست آن آثار و مقتضی را بار می کنیم تا یقین به زوال مقتضی کنیم. این ربطی به استصحاب ندارد. این خودش فی نفسه است. یعنی ما در ساعت هفت صبح از خواب بیدار شدیم این مقتضی حدث است. این مانع از صلاه است. این مانعیت فی نفسه هست تا وقتی که وضو بگیریم. لذا من الآن نماز خواندم غافل هم بودم شک هم دارم. آن مانع سر جای خودش محفوظ است. این شبیه همان حجیت بیّنه شد. این یک واقعی را فرض کرد. چون واقعی را فرض کرد این دیگر اصل نیست. این می گوید شما هفت صبح از خواب بیدار شدید. این حدث است. این مانع برای دخول نماز است تا وضو بگیریم. الآن ساعت فرض کنید مثلاً ده است من نماز را خواندم حالا هفت فعلاً که نماز قضا می شود بعد شک می کند ببینید اینجا شک تأثیر ندارد چون شارع جعل قاعده کرد. یعنی نکته مرحوم آقای

تهرانی این نیست که شک فعلی است یا خیر. نکته تصویر ایشان از استصحاب است. نکته مرحوم نائینی تصویر ایشان از استصحاب است. خیلی لطیف است این بحث. لطیف تر از مقداری است که در عبارت نائینی آمده است. مرحوم استاد هم اینجا را شرح کافی نداده اند. این شرح را بنده الآن عرض می کنم. ایشان می خواهد در حقیقت نائینی بگوید که طبیعت استصحاب این است. استصحاب یک چیز نفس الامری نیست. نه اینکه صبح از خواب بیدار شدم همین جور استصحاب حدث هست. اگر دید شارع گفت حالت را دیدی هست. هست هم هست هر دو حجت است. هر دو با هم است. لذا نائینی می گوید قبل از نماز که ندیدی این حالت را پس شارع لحاظ نکرد. تا ندیدی لحاظ نکرد. تا لحاظ نکرد حجت نیست. دو تا نیست. آن آقا تصویرش از استصحاب فرق کرد. آن آقا تصویرش این است شما ساعت هفت از خواب بیدار شدید این خواب مقتضی حدث است. این مقتضی هست تا وقتی که شما وضو بگیرید. یک امر نفس الامری واقعی است. تا وقتی که وضو بگیرید حق دخول در نماز ندارید. خب از ساعت هفت الآن ساعت ده است. شما در این سه ساعت حق ورود در نماز را ندارید. این دیگر فرق ندارد قبل از نماز بعد از نماز. چه فرق می کند؟

پس تصویر عوض شد نه اینکه بحث شک آیا معتبر هست یا نیست. دو تصویر است. حرف مرحوم نائینی و کلام مرحوم نائینی در تصویر این مطلب در حقیقت راجع به این قسمت است یعنی صحبتی را که مرحوم نائینی دارد در حقیقت مربوط به این قسمت است. یعنی کلام ایشان مربوط به این قسمت است که در مثل احکام ظاهری البته با ایشان مخالف هستیم در مثل خبر واحد قبول نکردیم ایشان خبر ثقه را هم از موارد احکام ظاهری ایشان حجیت را قبول کردند ما قبول نکردیم. حجیت عقلایی آن هم بر می گردد به یک امر موضوعی. حالا وارد بحث نمی شویم. جعل احکام ظاهری را در اصول قبول کردیم. چون فرض شک کرده است بر فرض عدم وصول وظیفه تعیین کرده است. حالا نحوه تعیین وظیفه چگونه است آن بحث دیگری است.

پس بنابراین در مثل استصحاب خلاصه حرف ایشان این است که در اینجا یک چیز واقعی نیست. آن هایی که آمده اند این فرع را مطرح کرده اند می خواستند این را بگویند که اگر شما به بیّنه اقدام کردید بیّنه چون روی واقع می رود نمازتان باطل است. اما اگر شما به بیّنه اعتماد نکردید به اصل عملی اعتماد کردید مثل استصحاب، استصحاب چون روی واقع نمی رود روی احراز می رود در آنجا حجّتش به بودنش نیست. حجّتش به لحاظش است. لحاظ کرد هست و حجت. لحاظ نکرد نیست نه اینکه هست و حجت نیست. اشتباه نشود. این نکته این است.

لذا ما در قاعده تجاوز که آقایان می گویند تعارض پیدا می کند با استصحاب حرف ما این است که اصلاً تعارض ندارد. چون همین که حالت قیام را لحاظ نکرد یعنی استصحاب نیست. استصحاب یک امر فی نفسه نیست. تابع لحاظ است. تا لحاظ نکرد نیست. لذا وقتی که گفت بلی قد رکعت معنایش این است که من حالت قبل از رکوع را لحاظ نکردم و الا امام که می گفت تو که قائم بودی. یقین داری رکوع انجام ندادی؟ اگر این طور می گفت تو که قائم بودی یقین داری رکوع انجام ندادی؟ تو که حمد و قل هو الله خواندی یعنی حالت قبل از رکوع. اینجا فقط استصحاب را دیده است. قاعده تجاوز را ندیده است. لذا ما معتقدیم که اصلاً این دو تا با هم دیگر قابل جمع نیستند که این بحث تعارض مطرح شود. اصلاً این بحث تعارض مطرح نیست. آنچه که اینجا مطرح است این است یا لحاظ هست اگر هست استصحاب هست و حجت. یا لحاظ نیست استصحاب هم نیست. نه اینکه هست و حجت نیست. اما خبر واحد از این قبیل نیست. اگر خبر واحد در اثنای نماز گفت شما رکوع نکردی. شما اگر گفتید خبر واحد در موضوعات حجت نیست خب ارزش ندارد. آنجا می گویم خبر واحد هست و حجت نیست. نمی دانم روشن شد؟ یعنی در حقیقت مرحوم نائینی می خواهد بین جاهایی که واقع مطرح است با جاهایی که حکم ظاهری است این فرق و این نکته را بگذارد. عرض کردم ایشان خبر ثقه را هم آورده بود که ما قبول نداریم. من می خواهم این را بگویم که مرحوم نائینی می خواهد در ارتکاز اصولی خودش یک فرقی بیند بین این دو تا. در جایی که یک چیزی که شأن آن واقع است بیاید مثل همین بیته که عرض کردم در یک جایی چیزی که شأن آن واقع نیست بیاید مثل همین مثال استصحاب. البته اختصاص به استصحاب ندارد.

فرض کنید دو گوسفند بودند این دو گوسفند جلال بودند. و یقین هم نکردیم که این گوسفند جلال از حالت جلال خارج شده است. لکن یکیش را قصاب سر برید غفلتاً و توجه هم نداشت. خب اگر ما قاعده سوق مسلم را حجت بدانیم اینجا الآن جاری می شود. نسبت به آن یکی چون شک داریم استصحاب بقاء جلال می آید. یعنی بحث فقط قاعده فراغ نیست مثال های دیگر هم می شود فرض کرد. بحث اینها این است. شما استصحاب جلال را نمی توانید جاری کنید بگویید استصحاب جلال می کنیم قصاب یک گوسفند جلال را سر بریده است. چون شما التفات نداشتید تا التفات نداشتید لحاظ حالت سابقه نشد. تا لحاظ نشد استصحاب نیست. تا نیست حجت نیست. نه اینکه اینها دو تا هستند. حجّیت و وجود در احکام ظاهری یکی هستند. به خلاف واقعیت به خلاف امارات. در امارات دو تا هستند. خبر واحد فی نفسه هست یا حجت هست این خیلی نکته لطیفی است چون در بحث تعارض ما این را اولین بار مطرح کردیم آقایان هیچ کدام ندارند یا تخصیص قائل هستند یا حکومت یا خیلی بالا ورود مثلاً که در ذهن من ورود است.

اصلا به نظر ما تعارضی مطرح نیست. اصلا چرا چون لحاظ نیست. یا لحاظ رکوع می کند لحاظ حالت سابقه نکرده است. یا لحاظ حالت سابقه می کند لحاظ رکوع نکرده است. تا لحاظ هم نبود نیست. طبعاً وقتی هم نبود حجت نیست. نه اینکه حجت غیر از استصحاب است. اصلا نیست. وقتی گفت بلی قد رکعت یعنی حالت سابقه را ندید حالت قیام را ندید. تا ندید استصحاب نیست. تا استصحاب نبود حجت نیست. نه اینکه استصحاب یک واقعیتی است فی نفسه حجت باشد یا نباشد. لذا ما در آنجا هم خواهیم گفت که اصولاً این را سابقاً گفته ایم که اصول عملیه شأنشان شأن معانی حرفیه است. امارات شأنشان شأن معانی اسمیه هستن. این را نگفته اند آقایان. چون در معانی حرفیه گفتیم که معانی حرفیه با معانی اسمیه یکی هستند. من به ابتدا معنایش یکی است. لکن من در جایی به کار برده می شود که اندکاً باشد. یعنی خود من را نمی بیند. مثل قرأت من اول سوره البقره مثلاً. اینجا من ابتدا را مندکاً دیده است. در سوره بقره و قرائت من و در زمان سابق حالا توضیحاتش را عرض کردم. اما اگر گفت ابتدا. ابتدا این است این خود ابتدا را فی نفسه دیده است. لذا ما برای اولین بار معتقدیم که این قاعده ای که می گویند که نسبت بین استصحاب و قاعده مثلاً تجاوز مثلاً تخصیص است یا حکومت است درست نیست در اصول عملیه. این نکته فنی اش الآن روشن شد. چون اصول عملیه یک واقعیتی ندارند. اصول عملیه می آید لحاظ می کند طبق آن لحاظ حکم می کند. اگر لحاظ نیامد دیگر اصل نیست. نه اینکه اصل هست و حجت نیست. این در معانی اسمیه هست که می شود نسبت کنیم. نسبت بین مثلاً اکرم العلما لا تکرّم فساد العلما چیست. مثلاً عموم و خصوص مطلق است. اکرم العلما لا تکرّم الفساد عموم و خصوص من وجه است. العالم الفاسق لیس بعالم. نسبت حکومت است. این در معانی اسمیه است اصلاً.

در ادله اصول این نیست چون نوشته اند آقایان بحث تعارض اصول آورده اند مفصل متعرض شده اند بعضی از معاصرین خیلی اصرار دارند که تخصیص است حکومت نیست. آقای خویی که حکومت می دانند. و ما مفصل گفتیم اصلاً این نیست. هیچ کدام از اینها نیست. نه تخصیص است نه حکومت است. اصلاً طرح این بحث درست نیست. چون اینها تماماً اینها دنبال چه بودند؟ دنبال این بودند که لا تنقض الیقین بالشک. کلمه شک آمد. انما الشک فی شیء لم تجزّه اذا جزّته فشکک لیس بشیء. گفته است که شک نیست. نسبت بین این با لا تنقض الیقین بالشک را دیده اند. لذا گفته اند یا تخصیص می زند آن شک را یا حکومت را شرح می دهد. ما گفتیم هیچ کدام نیست. لا تنقض الیقین بالشک اگر به فرض هم در مورد استصحاب حالا مرحوم آن اقا که می گوید در قاعده اقتضا است.

اگر بر فرض هم در قاعده استصحاب باشد، اینجا شک و یقین به لحاظ اندکاً کی شده است. شک لم تجزّه هم به لحاظ اندکاً کی است. اگر اندکاً کی شد به حسب مندک فیه است. یعنی اگر لحاظ قیام کرد استصحاب عدم رکوع جاری می شود. حالت رکوع را دید اصلاً استصحاب فی نفسه نیست. هر کدام را لحاظ کرد دیگری نیست. لذا مثلاً شما گفتید که گوشت گرفتم از بازار اگر شما می خواستید بگویید

اصالت عدم تذکيه که استصحاب است می گوید تو مگر وقت ذبح آنجا بودی؟ اگر گفت تو مگر وقت ذبح آنجا بودی یعنی اصالت عدم تذکيه. تو نمی دانی که تذکيه کرد یا نکرد.

اما گار گفت تو از دست مسلمان گرفتی ببینید خب آن حالت شک و ذبح که بوده است فی نفسه. شما را نبرد روی حالت ذبح. آمد در حالی که از دست مسلمان گرفتی ببینید من حرفم این است این دو حالت است و هر دو حالت اندکاکي دارند. نسبت بین اینها را هم نباید سنجید. تأمل کنید. اینها بحث های حقوقی لطیفی است. اصلاً قابل سنجش نیست. نسبت در ادله ای مثل اکرم العلما معانی اسمیه قابل سنجش است. وقتی لحاظ نکرد حالت ذبح را دیگر استصحاب نیست. چون لحاظ نکرد نیست. نه اینکه استصحاب هست حجت نیست. اینها خیال می کردند استصحاب هست اینجا هم قاعده سوق مسلم است چه کارش کنیم با هم دیگر. حرف من این است که نیست. تعجب است مرحوم نائینی هم حکومت گفته اند. اینجا اگر یک بحث لطیف تر مطرح می کردند اینجا هم بحث روشن بود. خیلی از مباحث ما یک کمی در استصحاب کمی طول دادیم برای اینکه خیلی از مباحثی که اینجا هست روشن شود. این یک نظره عامه ای به کل اصول است نه خصوص یک بحث. این راجع به این مثالی که گفته شد.

و اما راجع به اصل مطلب معتبر فی الاستصحاب این امور ثلاثه ای که ایشان فرمودند و مطالبی که فرمودند و آن مطلب حالا آن مطلب را هم الآن توضیح می دهم. اگر یادتان باشد در معانی استصحاب بحث های مفصلی کردیم. در اقوال و احتمالات و اینها. عرض کردیم در دوران در مجموعه اصول و فقه در دنیای اسلام خب شکل های مختلفی شاید شانزده هفده تا احتمال راجع به استصحاب نقل کردیم که خیلی هم طویل و عریض بود. دیدگاه ها مختلف است. یکنواخت نیست. ما می توانیم این دیدگاه ها را به دو تا دیدگاه اساسی تقسیم کنیم. یکی اینکه هدف از استصحاب نظر به واقع باشد. که چند دفعه هم عرض کردیم نه فقط استصحاب اصالة العدم هم همین طور. زید ده سال است مثلاً از بلوغش گذشته است بچه دارد؟ می گوید من نشنیدم کسی هم نگفته است اصل عدم فرزند است. عرض کردم این اصل عدم فرزند دو احتمال رئیسی است. یکی اینکه اصلاً نیست در واقع فرضاً نیست. این اگر باشد شأن اش شأن امارات است. یکی اینکه ما به واقع کار نداریم. ما به واقع نرسیده ایم. یعنی جهل یعنی شک. وقتی که به واقع نمی رسیم و نمی دانیم بنا بر عدم می گذاریم. پس اصالة العدم گاهی به معنای واقع است. استصحاب یک امر گاهی به معنای واقع است گاهی به معنای واقع نیست حد علم است. ادراک ما است. هر تفسیری که ما برای استصحاب بگذاریم و او را به واقع بگیریم، هر تفسیری که بگذاریم انصافاً استصحاب جاری می شود و این نماز باطل است. نکته این است نه اینکه نائینی فرموده است شک تقدیری. در حقیقت نکته این است.

هر تفسیری که شما برای استصحاب بگذارید و آن را به علم برگردانید به ادراکتان برگردانید نمازتان درست است. نکته فنی این است. نه این راهی که مرحوم نائینی رفته است بعد مرحوم تهرانی و دیگران. البته قبل از نائینی شیخ رفته اند. در کفایه هم آمده است. اشکال در حقیقت به نظر من این است. مثلاً من حالا مبانی استصحاب را بگویم اولاً یک نکته ای قبل از اینکه وارد مبانی استصحاب شوم آنچه که ما در استصحاب به لحاظ روایات خود ما داریم سه تا لسان است مجموعش. یکی جاهایی که عنوان یعنی سه تا عنوان است در اصول یکی عنوان استصحاب است که حالا استصحاب یعنی چه آن بحث دیگری است. این را در روایت ما نداریم. کلمه استصحاب را در روایت نداریم.

دو، عنوان لا تنقض الیقین بالشک است که ما داریم. و کم کم این عنوان در کتب اهل سنت هم جا افتاده است و عرض کردیم هفت هشت تا در مثلاً کتاب الاشباه و النظائر هفت هشت تا معنا برایش گفته است. این کتابی که معاصر نوشته بود آن هم هفت هشت تا بعضی هایش حالا با هم اختلاف داشت و جلال سیوطی تصریح کرد استصحاب یکی از آن معانی است بعد هم گفت که بعضی ها همه اینها را می گویند استصحاب. اینها را خواندیم. پس کلمه استصحاب ما در روایت نداریم. اینجا هم که ما می گویم يعترف بالاستصحاب این درست نیست باید اول استصحاب را معنا کنیم چون روایت که نداریم. ما در روایت دو لا تنقض الیقین بالشک داریم. سه بعضی از مواردی که مصادیق استصحاب است مثل متیممی که در اثنای نماز آب پیدا می کند. یا مثلاً مسئله خانمی که انقطاع دم شده است اما غسل نکرده است. آیا حرمت دارد یا خیر؟ این را داریم در روایت پس مجموعه ای که ما داریم این است. در روایات اهل سنت هم دو تا داریم. کلمه لا تنقض الیقین بالشک نداریم. کلمه استصحاب نداریم. یکی در حال نماز حتی یسمع صوتاً أو یجد ریحا داریم که تطبیق است. یکی هم در باب شک در رکعات و الیبنی علی ما استیقن. تعبیر ایشان این است. این کل تعابیری که ما در روایات داریم. پس اول معلوم شود بحث ما سرچیست. می ماند تفسیری که فقها کرده اند از استصحاب و تصویری را که ارائه کرده اند. خوب انصافاً مختلف است دیگر. حالا من چند تا را نقل می کند تا روشن شود.

یکیش همین قاعده اقتضا که مرحوم تهرانی گفت. اگر این اصلاً من تعجب می کنم که چرا ایشان اسمش را استصحاب گذاشته است. این خودش قاعده است فی نفسه. به نظرم بعدش هم می گوید حالا تا این جایی که خواندم نگفته است ظاهراً بعد هم می گوید که این قاعده ثابت است. استصحاب ثابت نیست. این خودش یک قاعده است. این اصلاً اصل نیست. این تصرف نکرده است. می گوید هر وقت شما حدثی صادر شد باید جمیع آثار را بار کنید تا وضو بگیرید. هر وقت وضو گرفتید آثار طهارت را بار کنید تا حدث صادر شود.

خب این خودش قاعده ای است. و این خودش فی نفسه هم هست. شما صبح از خواب بیدار شدید این آثار حدث دارد تا الآن. الآن هم که وضو نگرفت همین جور دارد. و لذا هم حق با ایشان است. شک نمی خواهد.

اما اشکال ما به ایشان این است که چرا اسمش را استصحاب گذاشتی؟ این خب قاعده است. مثل اینکه گفتیم برائت مثلا سیره عقلایی است یک معنایش. چرا اسمش را اصل بگذاریم؟ ما از روایات در آوردیم حتی از سیره عقلا نمی دانیم ایشان استدلال فرموده است یا خیر از سیره عقلا در آوردیم یا از روایات که اگر یک مقتضی آمد شما آثار را بار می کنید تا یقینا منتفی شود. خب این چه ربطی به استصحاب دارد؟ یک دلیل خاص آمده است. شما وضو گرفتید آثار وضو را بار می کنید تا یقینا منتفی شود. شما صبح از خواب بلند شدید حدث داشتید این حدث هست مانع نماز خوب دقت کنید این مانعیت تابع علم شما نیست. این که ایشان می گوید تابع شک نیستید راست است این تصویر ایشان راست است حق با ایشان است اما این استصحابی نیست که مثلا آقای خویی می گوید بناء الیقین. این دو حرف است. این می گوید مقتضی قاعده ای را ما استظهار کردیم از روایات و درست هم هست یکی از معانی استصحاب هم این است. حالا شما این را قبول کنید یا نکنید بحث دیگری است. طبق تصویر ایشان نماز باطل است.

دو، یکی از تصاویری که در استصحاب داشتیم که حیثیت تعلیلی باشد نه تقییدی. مثلا در همان مثال زن عرض کردیم که وقتی وارد حالت عادت ماهیانه شد ذات زن حرام است نه به وصف عادت. و لذا اگر خون هم منقطع شد هنوز ذات زن حرام است. اینجا هم اگر کسی از خواب بیدار شد اصلا این شخص ذاتا نمی تواند نماز بخواند. همان تصویر را بکنید. حدث از قبیل حیثیت تعلیلی است نه حیثیت تقییدی. اصلا این هم می شود واقعی. اگر این جور شد باز هم نماز باطل است.

یک تفسیر سوم برای استصحاب این بود که ما استقراء کردیم مواردی که حالت سابقه بود ۹۷٪ آن باقی بودند. سه درصد دیدیم از بین رفته اند. دیروز زید زنده بود نگاه کردیم در ۹۷٪ دیدیم که وقتی زید دیروز زنده بود روز بعد هم زنده بود. یا در ۹۹٪ درصد. یا در ۹۹۹ در ۱۰۰۰. آن وقت وقتی که این طور باشد چون استقراء ما بالای ۹۵٪ است الظن يلحق الشيء بالاعم الاغلب. ما ظن داریم به بقاء. اگر نکته این باشد خب من حدث دارم وجود داشته است از خواب بیدار شدم ظن به بقاء حدث دارم یعنی از وقتی که از خواب بیدار شدم تا به حال این حدث هست. این می شود امر واقعی. اینجا هم نماز باطل است.

پس نکته فنی این نیست که ما کلمه استصحاب را به کار ببریم و این جور نزاع کنیم. ابتدائا تصویر خود را از استصحاب بدسیم. هر تصویری که ما دادیم مرجعش به این شد که استصحاب نظر به واقع دارد باید بگوییم نماز باطل است. هر تصویری دادیم که استصحاب

نظر به علم و تصرف در ادراک دارد باید بگوییم نماز درست است. چون تصرف در ادراک منوط به لحاظ است. لحاظ که نکرده است. پس تصرف نشده است. پس استصحاب جاری نمی شود. نکته واقعی این است. نکته واقعی در حقیقت از نظر تحلیل قانونی و اصولی این است. چون معلوم شد که اولاً ما لفظ استصحاب نداریم اصولیین هم وقتی مثلاً ما گفتیم در کلمات فخر رازی هست علت محدثه علت مبقی هم هست. این اصل تکوینی است اصلاً. ایشان استصحاب را از این راه رفته است. یک امر تکوینی است این.

یکی از معانی استصحاب غریزه بود. گفتند حیوانات هم از یک جا در می آیند بر می گردند خانه خودشان. خب این می شود غریزه. غریزه می شود امر واقعی تکوینی. پس آن معانی ای که من برای استصحاب عرض کردم را در ذهنتان بیاورید، اینکه من در اول خیلی معطل کردم برای مثل این جاها بعدش هم معلوم می شود بیشتر آثارش که دیگر مشکلات بعدی هم حل می شود. معلوم شد که تصویرهای مختلفی از استصحاب هست. حقیقت این است هر تصویری که بیاید استصحاب را با واقع ربط دهد نماز باطل است. چون واقع کار ندارد به اینکه شما غفلت داشتید یا خیر. علم داشتید یا خیر. شکتان فعلی بود یا نبود. آن واقع است دیگر. اگر گفت علت محدثه مبقیه هم هست. خب علت محدثه برای حدث نوم بود. علت مبقیه هم هست. همین جور حدث هست. حدث واقعا هست. قبل از نماز شما هم بود. آن علت محدثه که مبقیه هم هست قبل از نماز شما هم بود. آن نماز شما باطل است. پس این همه ما زحمت کشیدیم تفاسیر استصحاب گفتیم همین بحثی که در آن هست روشن شد کاملاً. و لکن ما گفتیم استصحاب به نظر ما برای اینکه اصل عملی باشد توسعه یقین بقاء است. خب این اصلاً با آن معانی کلاً فرق می کند.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین